



سال دوم - شماره ۵۷

پنجشنبه ۲۷ آذر ماه ۱۳۵۹

شماره ۲۵ - سال

رهائی

در این شماره:

فراخوان

برای مبارزه در راه تحقق عاجلترین خواسته‌های دموکراتیک

نقدی بر نظرات سازمان پیکار (۶)

"اگنوستیسیسم" یا "ندانم‌کاری" پیکار

"رنجنامه" بنی صدر یا مانیفست جناح "لیبرال"

کردستان: کشتار زحمتکشان ادامه دارد

آیت الله کاشانی "روحانی مبارز" فاشیست

در حاشیه رویدادها:

نیم نگاهی به دولت صد روزه محمد علی رجائی

فراخوان

برای مبارزه در راه تحقق عاجل‌ترین خواسته‌های دمکراتیک

تا تو در خوابی، بیداری من بی ثمر است

تا تو در خوابی و رویای تو بیداری‌ست

همه عالم

گو

بیدار!

تا تو بیهوده و دستان «ای کاش!»

همه عالم

گر

هشیار!

تا تو بی فایده

بی فایده انسان

تا تو بی‌حادثه

بی‌حادثه تاریخ



بیست و دو ماه از استقرار حاکمان جدید بر
مسندهای قدرت گذشته است. — اگرچه تنها یک نگاه گذرا بر
آنچه امروز بر این کشور محنت‌زده می‌گذرد کافی است تا اعماق
فاجعه‌ای که تحمیل مشتی سفیه به‌عنوان سکانداران (!) بر این
کشتی شکسته عامل مستقیم آن است به رای‌العین مشاهده شود،
معذک مطالعه‌ی فهرست‌وار کارنامه‌ی هیات حاکمه‌ی جدید در
زمینه‌ی تهاجمات و تجاوزاتی که از همان نخستین لحظات پس از

قیام بهمن ماه ۵۷ آزادی‌های دموکراتیک خلق‌های ما را نشانه گرفت و هدفی جز بازسازی هرچه سریع‌تر نظام متعفن سرمایه‌داری ضربه‌خورده‌ی ایران و جلوگیری از شتاب فزاینده‌ی مبارزه‌ی ضدامپریالیستی توده‌ها نداشت می‌تواند شناخت گرداب خطرناکی را که این کشتی درهم شکسته به جانب آن هدایت می‌شود برای ساده‌دلانی که هنوز از مفت‌خوران سهم امام چشم انتظار معجزه‌اند آسان‌تر کند و آنان را به عمق چاه ویلی که هم‌اکنون بر دهانه‌اش تاب می‌خوریم آگاهی دهد.

کارنامه‌ی سیاه هجوم و تجاوز هیات حاکمه‌ی جدید به حقوق و آزادی‌های دموکراتیک، آن‌هم بلافاصله پس از پیروزی قیام بهمن ماه ۵۷ در سطور زیر خلاصه شده است:

الف: نوروز و اول فروردین ۵۸، آخوندهای حاکم و تیمساران شاهنشاهی نظیر قره‌نی مزدور به کودکان سنندجی به‌جای شیرینی و اسباب بازی، گلوله و بمب و راکت عیدی دادند.

ب: در ششم فروردین، پاسداران ارتجاع خلق ترکمن را به‌مدت پنج روز به گلوله بستند. خانه‌هایشان را بر سرشان خراب کردند، ده‌ها تن را به‌قتل رسانده صدها نفر را مجروح کردند.

ج: سوء استفاده‌ی آشکار از اعتماد توده‌های ناآگاه در برگزاری رفراندوم غیر دموکراتیک دهم فروردین ماه ۵۸، که مضمون دغلکارانه‌ی آن مخیرداشتن (!) مردم ساده‌دل بود به انتخاب **ولایت فقیه** (زیر عنوان **جمهوری اسلامی**!) در برابر **رژیم ستمگر سلطنتی** — یعنی چیزی که پیشاپیش با یورش قهر آمیز خود مردم مهر باطل خورده به زباله‌دان افکنده شده بود! —

د: ایجاد وقیحانه‌ترین شکل سانسور و تحریف واقعیات به‌دست یکی از کارچاق‌کن‌های رژیم اسلامی در فضای نامردمی و آکنده از بهتان و دودوزه‌بازی در سازمان رادیو و تلویزیون.

ه: طرح مساله‌ی خلع سلاح عمومی در شرایطی که هنوز مساله‌ی ارتش امریکایی شاه حل‌نشده باقی مانده بود. (چیزی که در

نظر آگاهان، به موضوع توطئه‌ها و ساخت و پاخت‌های صورت گرفته در جریان انتقال قدرت و به‌منظور چوب‌گذاشتن در چرخ‌های انقلاب، ابعاد رسوا کننده‌تری می‌داد.

و: خواست‌های مستمر توده‌ها در افشا و لغو قراردادهای اسارت‌بار با امپریالیسم امریکا همواره مورد تمسخر و بی‌اعتنایی حاکمان جدید، که به‌دنبال مذاکره با رمزی کلارک‌ها و هویزرها به قدرت رسیده بودند، قرار گرفت.

ز: سرکوب و کشتار جنایتکارانه‌ی خلق عرب به بهانه‌ی تجزیه‌طلبی. در حالیکه امروز، علیرغم همه‌ی اتهامات رژیم، خلق عرب بخشی‌چشگیر از نیرویی را تشکیل داده است که با چنگ و دندان از خوزستان در برابر اشغال ارتش عراق به‌دفاع برخاسته!

ح: حمله‌ی نظامی سرتاسری به کردستان. بمباران شهرها و روستاهای کردنشین و اعدام دستجمعی مبارزان در آنجا به اتهاماتی که بی‌درنگ ریاکارانه‌بودن آن‌ها به ثبوت رسید (اتهاماتی نظیر گروگان‌گرفتن زنان شیعه توسط اکراد و تجاوز به آن‌ها، حمله و آتش‌زدن به مساجد و غیره و غیره (...).

ط: قرار دادن مطبوعات آزاد در جو خردکننده‌ای از فشار و خفقان. تصفیه‌ی نویسندگان کیهان، تعطیل روزنامه‌ی آیندگان و حدود چهل مجله و روزنامه‌ی دیگر و دستگیری بی‌دلیل گروهی از نویسندگان آیندگان به‌مدتی بیش از دو ماه و آنگاه رهاکردن بدون محاکمه‌ی آنان پس از آن‌همه اتهامات عجیب و غریبی که به ایشان نسبت داده بودند.

ی: حمله‌ی گروه‌های سازمان‌یافته به دفاتر سازمان‌های سیاسی با پشتیبانی پاسداران مسلح، سلب آزادی از احزاب سیاسی مترقی و جمعیت‌ها. حمله به میتینگ‌ها و تظاهرات مترقی و هجوم مسلحانه به تحصن‌ها و اعتراضات کارگران.

ک: تبدیل **مجلس موسسان** به **مجلس خبرگان** (!) و انتصاب عمده اکره‌ی ولایت فقیه به‌عنوان «نمایندگان انتخابی مردم»!

ل: غیرقانونی اعلام‌داشتن نشریات تمامی سازمان‌های مترقی

کشور و دستگیری و ضرب و جرح پخش‌کنندگان این‌گونه نشریات که در پاره‌ای موارد کار به تیراندازی منجر به مرگ افراد نیز کشیده است.

م: قتل رسوایی‌آمیز رهبران خلق ترکمن در گنبد.

ن: دو مرحله‌ای کردن انتخابات مجلس شورای (اسلامی) و تقلب بی‌حد و حصر در آرای فریب‌خوردگان، و در نهایت امر به هیچ شمردن آرای مردم و توهین مستقیم به آن‌ها از طریق بیرون افکندن منتخبین مترقی.

ص: حمله به دانشگاه‌ها و مدارس عالی در سراسر کشور، تعطیل مراکز دانشگاهی و کشتار و اعدام بی‌دریغ استادان و دانشجویان.

ع: ممنوع اعلام داشتن هرگونه تظاهرات و اجتماعات نیروهای انقلابی و به‌خون کشیدن راهپیمایی کارگران بیکار و تحصن‌ها و اعتراضات کارگران.

ف: انحلال شوراهای کارگری و ایجاد شوراهای فرمایشی (اسلامی). دستگیری و اخراج کارگران مبارز.

ض: اقدام به تصفیه در مدارس و اخراج معلمان و دانش‌آموزان مترقی از طریق اعمال تفتیش علنی و قرون وسطایی عقاید در مورد آنان.



- کارگران مبارز بیدار دل!
- زحمتکشان!
- خلق‌های ستم‌دیده!
- پرسنل انقلابی نیروهای مسلح!
- روشنفکران آزاداندیش!
- دانشجویان و دانش‌آموزان سراسر کشور!
- کارمندان شریف و مبارز بخش‌های دولتی و خصوصی!

• زنان و مردان آزادیخواه!

• مردم ستمدیده و از ستم‌نرسته‌ی ایران!

آن چه فهرست‌وار و به‌اجمال در سطور بالا برشمردیم تنها و تنها مشتی است از خروار. شما خود به‌سادگی می‌توانید موارد بسیار دیگری را از دیده‌ها و شنیده‌های خود بر این کارنامه‌ی سیاه بیفزائید. اقلام متعددی از ترورها و اعدام‌های بدون محاکمه‌ی کارگران آگاه و مبارز و نیروهای انقلابی و روشنفکران مترقی، حمله به نهادهای فرهنگی، اقدامات ضد علمی و ضد فرهنگی و جهل‌پرورانه‌ی آشکار، اعدام دزدانه‌ی پیروان مذاهب دیگر، به‌راه انداختن جشن کتاب‌سوزی و حیف و میل اموال مصادره‌شده‌ی وابستگان رژیم سابق توسط نهادهایی نظیر بنیاد مستضعفین ... همچنین می‌توان جنایات متعدد و گوناگون دیگری را بر این سیاهه‌ی ننگ و بی‌شرمی افزود که سراسر صفحات مطبوعات مستقل و آزاد پیش از آن‌که به بهانه‌های واهی مورد هجوم و تعطیل یا مصادره قرار گرفته به ورق‌پاره‌های بی‌ارزش مَداح رژیم حاکم تبدیل شوند سرشار از آن‌هاست و به‌وضوح تمام حکایت از ایلغار مجددی می‌کند که کشورما، در آستانه‌ی قرن بیست‌ویکم مورد تجاوز آن قرار گرفته است و بار دیگر خاطره‌ی ایلغار اقوام بدوی دشمن فرهنگ و مدنیت را به عیان در برابر چشمان حیرت‌زده‌ی ما می‌گذارد.

امروز مشاهده می‌کنیم که مبارزه‌ی قدرت و خصلت فزون‌طلبی باعث شده است لاشخوران خرده‌بورژوا و کفتاران بورژوالیبرال بر سر تصاحب سهم بیشتری از لاش‌مردی انقلاب ملاخور شده در برابر هم صف‌آرایی کنند و به قصد بیرون‌راندن یکدیگر از میدان قدرت شمشیرها را از رو ببندند. اما هر چند که بدین سبب ناگهان همه‌ی گربه‌دزدها از نو عابد و زاهد شده‌اند و اراذل وقیحی چون قطب‌زاده، ناگهان به‌یاد حرمت بر خاک‌افتاده‌ی آزادی بیان و قلم آب در چشم می‌گردانند و بوقلغالک ریزه‌خواری چون «رئیس‌جمهور منتخب و فرمانده کل قوا» که همین چندماه پیش به‌قصد بیرون‌کشیدن لقمه از پوزه‌ی آخوند بهشتی، سوار بر موجی از لمپن‌ها به دانشگاه تاخت تا به‌قول خود «مرکز تحرک و توطئه» را فتح کند اکنون ناگهان

چنان به یاد «لزوم افتتاح دانشگاه‌ها» افتاده که خواب به چشمانش راه نمی‌یابد. معذالک شک نیست که مردم همکاری هر دو جناح معمم و مکلای قدرت را در سرکوبی حقوق و آزادی‌های دمکراتیک در این بیست و دو ماهه‌ی اخیر از خاطر نبوده‌اند، و به‌خوبی آگاهند که به‌محض گذشتن این دوره‌ای که طرفین بر حسب نیاز محتاج فریب مجدد مردم شده‌اند، و به‌مجردی که مساله‌ی لزوم تحمیق دوباره منتفی شود و قمار شوم قدرت به پیروزی این یا آن جناح پایان یابد، بار دیگر کاسه همان کاسه است و آش همان آش، و بار دیگر آن ذره که در حساب ناید خلق است!

می‌بینیم که دوالپاهای سلطه‌طلب نهاد حاکم امروز، علی‌رغم همه‌ی بی‌کفایتی ذاتی خویش، علی‌رغم خصلت مفت‌خواری و مفت‌بری و عوام‌فریبی که طبیعت ثانوی آن‌ها است، و علی‌رغم آن‌که در همین یکصد ساله‌ی اخیر دست‌کم سه بار (نخست در ماجرای تحریم تنباکو، سپس در جریان انقلاب مشروطیت و سومین بار در مبارزات ملی‌کردن صنایع نفت) به‌وضوح نشان داده‌اند جز به منافع مادی و دنیایی خویش نمی‌اندیشند و هر بار به‌مجرد آن‌که به منافع خود رسیدند مردمی را که **صغیر** و **گوسفند** تلقی می‌کنند به‌امید خدا می‌گذارند تا بار مقدر خود را ببرند و خار مقدر خود را بچرند، اکنون برای چهارمین بار موفق شده‌اند با بهره‌جستن از ناآگاهی خلق ما و غنیمت‌شمردن فرصت پیش‌آمده به‌گرده‌ی ناتوان خلق برجهند و او را برای تحمل دوران پر ادبار دیگری تا آخرین قطره‌ی مقاومتش بدوشند.

امروز، ما، با توجه به تجارب تلخ عینی بیست و دو ماهی که از قیام بهمن‌ماه ۵۷ گذشته، همه‌ی نیروهای انقلابی اصیل و مردم آزاده‌ی ایران را به مبارزه‌ای هماهنگ و یکپارچه فرا می‌خوانیم تا به‌کمک آن به آرمان‌های بنیادینی تحقق داده شود که تنها راه رهائی خلق‌های ستم‌دیده‌ی ما از نحوست سلطه این دوالپاهای سواری‌طلب و بورژوازی گرگ صفت و حامیان امپریالیست آن‌هاست. چرا که بی‌گمان این سکه دو رو بیش‌تر ندارد:

یا ما سر خصم را بکوبیم به سنگ

یا او تن ما به دار سازد آونگ!

ما در این لحظه‌ی تاریخی، با اشاره‌ای گذرا به خیانت‌های تاریخی یکصد ساله‌ی روحانیون و یادآوری تجارب تلخ این بیست و دومای سراسر درد و رنجی که از نحوست سلطه‌ی آنان و بورژوازی رفیق قافله و شریک دزد آن‌ها بر خلق‌های ایران گذشته است همه‌ی نیروهای آگاه و غیروابسته را فرا می‌خوانیم برای مبارزه در راه تحقیافتن:

۱. آزادی سازمان‌ها و گروه‌ها و احزاب سیاسی و تشکلهای صنفی و شوراهای کارگری و اتحادیه‌های روستایی.
 ۲. خودمختاری خلق‌ها در پناه دموکراسی برای ایران.
 ۳. برخورداری از حق اشتغال، مسکن، بهداشت و تحصیل مجانی برای همگان به‌ویژه برای زحمتکشان و خانواده‌ی آنان.
 ۴. آزادی بدون قید و شرط زنان در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و مدنی و برابری کامل آنان با مردان.
 ۵. آزادی ضمانت‌شده‌ی مطبوعات و از آن‌جا: آزادی بیان و قلم.
 ۶. امحای کامل مصداق شرم‌آور و خودکامانه‌ی مفهوم «زندانی سیاسی».
 ۷. بازگشایی فوری دانشگاه‌ها و اداره‌ی آن‌ها از طریق شورای انتخابی استادان، دانشجویان و کارکنان دانشگاه‌ها و آزادی فعالیت‌های سیاسی در مدارس.
 ۸. انحلال کلیه سازمان‌ها و نهادهای وسیع رسمی و غیر رسمی سرکوبگر و از جمله «دادگاه‌های انقلاب» که عملاً سرکوب مبارزان سیاسی را در دستور کار خود قرار داده است.
 ۹. ایجاد شوراهای سربازان، درجه‌داران و افسران جزء در ارتش به‌قصد امحای شیوه‌های فاشیستی اطاعت کورکورانه و ایجاد ارتش خلقی به‌جای ارتش شاهنشاهی — اسلامی کنونی.
- هرچند از پیش آشکار است که رژیم حاکم کنونی به‌دلیل ضعف تاریخی وابستگی ایران به بازار جهانی سرمایه، همچنین ضعف بینش و منطق گریزپایی از مواجهه با خواست‌های دموکراتیک، و

وحشت از مبارزه‌ی طبقاتی به هیچ‌روی قادر به تامین خواسته‌هایی از این دست نیست، و جز این راهی نخواهد داشت که آزادی‌های اجتماعی را زیر عناوین «التقاطی» و «غربی یا شرقی» و «غیر اسلامی» و «غیرمکتبی» و «ضد انقلاب» و جز این‌ها، در دایره‌ی تنگ برداشته‌های بلاهت‌آمیز خود از مسایل محدود کند تا بتواند سریع‌تر به حساب آن‌ها برسد، با این‌حال ما که تداوم انقلاب را جدا از مبارزه برای استقرار آزادی‌های دموکراتیک نمی‌دانیم، از تمامی تشکلهای صنفی — سیاسی مترقی و سازمان‌های انقلابی و افراد آگاه دعوت می‌کنیم که از طریق بردن این شعارها به میان توده‌ها و هر چه بیشتر آشنا کردن توده‌ها با مفاهیم گسترده‌ی این شعارها، در راه تحقق‌بخشیدن به آزادی‌های دموکراتیک به مبارزه‌ای پیگیر و بنیادی اقدام کنند.

امروز، بیست و دو ماه پس از برچیده‌شدن دستگاه‌های دیکتاتوری سلطنتی، ما هنوز در شرایطی به‌سر می‌بریم که:

- زندان‌ها از بسیاری زندانیان غالباً شکنجه‌دیده‌ی سیاسی به لانه‌ی مورچه می‌ماند.
- اختناق و سانسور به‌حدی است که پنداری نویسندگان و روشنفکران هنوز در سیاه‌ترین سال‌های حکومت مطلقه‌ی شاه به‌سر می‌برند.
- دسته‌های فاشیستی شب و روز در خیابان‌ها به شکار انقلابیون مشغولند.
- اوباش خیابانی با چماق و چاقو به اجتماعات خیابانی حمله می‌برند.
- هیچ روزنامه و نشریه‌ای حق انتشار ندارد مگر اینکه پیشاپیش آخوندی «مکتبی و متعهد!» و یا یکی از همپالگی‌های آن‌ها در راس آن قرار گرفته باشد.
- هم اکنون «لایحه‌ی قانونی» احزاب و گروه‌های سیاسی در «مجلس شورای اسلامی» در حال «بررسی» است.
- در کردستان عوامل رژیم به کشت‌و‌کشتاری باورناکردنی مشغولند.

- در جنوب و غرب کشور، پاسداران فراری که به‌یمن مقاومت مردم محلی به پشت سنگرها باز گشته‌اند میهن‌پرستان وابسته به گروه‌های مترقی را شناسایی، خلع‌سلاح و بازداشت می‌کنند. حتی در مواردی این افراد به جوخه‌های اعدام سپرده شده‌اند.
 - مدارسی که به اسارت در چنگال «انجمن‌های اسلامی» تن در نداده‌اند یکی پس از دیگری تعطیل می‌شوند.
 - افق بازگشایی دانشگاه همچنان تاریک است.
 - بسیاری از مبارزان انقلابی در دادگاه‌های به اصطلاح «مبارزه با موادمخدر» به نام قاچاقچی اعدام شده‌اند.
 - کارگران مبارز به اتهام «اخلال در تولید» از کارخانه‌ها اخراج شده به زندان‌های قرون‌وسطایی برده می‌شوند.
 - شوراهای سربازی به بهانه‌ی «شرایط فوق‌العاده‌ی زمان جنگ»، بیش‌ازپیش، یکی پس از دیگری منحل می‌شوند و چکمه‌لیسان شاه و رژیمش (تیمسارانی نظیر فلاحی، باقری و ...) به‌برقراری مجدد ضوابط فاشیستی اطاعت کورکورانه کوشا هستند.
 - زنان با توطئه‌هایی که نامش را وقیحانه «حرمت و آزادی اسلامی زن» نهادند به‌زیر حجاب توهین‌آمیز رانده شدند و اکنون زمینه‌چینی‌های مجددی در کار است تا آنان را یکسره از کار در ادارات و کارخانه‌ها و کارگاه‌ها بیرون بریزند و به کنج خانه‌ها بنشانند.
- هموطنان!
- کارگران، دهقانان، سربازان و زحمتکشان آگاه!
- زنان و مردان انقلابی کوشا و خستگی ناپذیر!
- خلق‌های درگیر ستم مضاعف طبقاتی و ملی!
- روشنفکران گرفتار در چنگال اختناق و عوام‌فریبی!
- استادان و دانشجویان مبارز در سراسر کشور!

• کارمندان مبارز اسیر هیات‌های پاکسازی اسلامی و تفتیش عقاید قرون وسطایی!

• مبارزان آگاه‌دل، از هر سازمان و هر گروه و هر حزب و جمعیت انقلابی!

ایجاد فضای مطمئنی برای زندگی، برای اندیشه‌های خلاق و برای تبادل افکار و امنیت فردی و اجتماعی تنها از طریق مبارزه‌ای پیگیر در جهت امحای شرایط وهن‌آمیزی که هم‌اکنون به توده‌های سراسر کشور ما تحمیل شده میسر است، و امحای این شرایط ممکن نیست مگر این‌که:

۱. از هیچ کوشش مشخص یا گروهی برای سازمان‌دادن به حرکات و اعتراضات توده‌ای علیه خودکامگی‌هایی که پیروزی شوم و نحس خود را در استمرار ستم طبقاتی، در نفی آزادی‌های فردی و اجتماعی، در تحمیل حجاب زنان به‌عنوان مقدمه‌ای برای طرد نیمی از جمعیت خلاق کشور از عرصه‌ی پیکار و تولید اجتماعی، در نفی تخصص‌های فنی، علمی، در نفی حقانیت گروه‌های با طومارهایی طولانی از نام شهدایشان، در نفی قومیت‌ها، در نفی هر تفکر و اندیشه‌ای جز آنچه در برداشته‌های بیمارگونه‌ی خود آنان می‌گذرد، در نفی تاریخ و هنر، در نفی صنعت و تمدن امروز می‌داند، فروگذار نکنیم.

۲. افراد و عناصر آگاه و مترقی و انقلابی در کارخانه، در روستا، در مدرسه، در اداره، در ارتش، در کوچه و خیابان و در همه جا، ضمن افشای ماهیت طبقاتی و شعارهای دروغین جناح به تازگی «آزادی‌خواه» حاکمیت و جلوگیری از ایجاد توهم تازه‌ای در توده‌ها، باید فعالانه علیه حاکمیت طرفداران ولایت فقیه، که به وقیحانه‌ترین نحوی حاکمیت مردم بر سرنوشت خود را نفی می‌کنند، به مبارزه برخیزند. مبرم‌ترین وظیفه‌ی عناصر انقلابی و مترقی در رابطه با شعارهای ارائه‌شده در فوق، در مرحله‌ی کنونی، افشا و سازمان‌دهی مبارزه علیه حکومت توضیح‌المسائل‌نویس‌ها و روضه‌خوانان و شرکای آنهاست که سرسخت‌ترین طرفداران جهل و ناآگاهی و سرکوب، ستم طبقاتی، و کینه‌توزترین دشمنان زحمتکشان و نیروهای

مترقی و انقلابی هستند.

۳. گروه‌ها و سازمان‌های انقلابی و مترقی و تشکلهای دموکراتیک، به‌دور از هر گونه خرده‌کاری و توهم‌فزایی، گروه‌گرایی و خودمحوربینی و رهبری‌طلبی، در جهت تحقق اهداف دموکراتیک اشاره‌شده، به‌نحو فعال و یکپارچه و هماهنگ به مبارزه برخیزند و از هم‌امروز اعتراضات خودبه‌خودی و خواست‌های دموکراتیک توده‌ها را سازمان داده آن‌ها را در خدمت مبارزه‌ی طبقاتی و منافع اساسی زحمتکشان جهت دهند.

سازمان وحدت کمونیستی

۱۳۵۹/۹/۲۳

«رفخنامه»

بنی صدر یا مانیفست جناح "لیبرال"

محتوای رخنه‌های که بنی صدر ظاهر را خطاب به "امام خبثی" نوشته و در واقعیت با نفیست یا نفیست کاهل جناح "لیبرال" هیئات حاکمه بشمار می‌آید، پیش از بسطیاری از ملغمه‌های هفت جوشی که از سوی شمار بزرگتری از گروه‌ها و سازمانهای متصورا چپ، بشکل "تحلیل" از شرایط کنونی محورد خلق اللیسه داده میشود، گویای ماهیت اوضاع و احوال شغنی پرنیلاطم حاضر است.

در آینه‌گر و عبار مائی از جنگ اندک اندک فرو نشست و اتحاد بر تزلزل، شکنشده و موقر جناحهای حاکم در اوایل جنگ روبه‌افول شد، هنگامیکه روحیه شوونیستی و میهن پرستانه‌ی بخشهایی از مردم ناآگسياه در اثر تهدید بحران اقتصادی، گران، بیکاری، تورمی و جز اینها، روحیه‌ی شجاعی تبدیل شد، و نیز جنگا میکه باره‌ای از نیروهای چپ که در اوایل جنگ گمان قیلشان بساد تضاد قدیمی "خلق و اهریالسم" کرد و دفاع از استقلال جمهوری اسلامی را در برابر تهاجم امپریالیسم امریکائی را البته از طریق عامل دست‌نشانده‌اش رژیم اشغالی عراق و طیفه‌ی میروم پرولتاریائی و خلقی خود شمرده‌اند، و اکنون در تهاجم‌های ساری اشتقاق از خود را در پیش گرفته‌اند، اینکه "ناچاریم و بایسد برای اخلای خود، برای آن که سازمانی جدی و مصمم برای پیشبرد امر پرولتاریائی باقی‌بماندیم و برای آنکه اجازه ندهیم خطاهای اشتباهات و انحرافات با موجب بهره‌برداری خیل عظیم امپریالیسم‌های راست و رونیونیست قرار گیرند، خودمان آتینها بمان را بساللا بزنییم و مواضع، تدرائی خود را زیر انتقاد جدی ببریم" (روزندگان ضمیمه‌ی تئوریک شماره‌ی ۴۱، دوشنبه ۱۷ ذرماد ۵۹) و سرانجام هنگامیکه روشن شد مفهوم "وحدت‌الذریع" های حاکم جز وسیله‌ای برای تسخیر هر چه بیشتر مواضع و اهریالی قدرت محسوب نمیشود، باری، رخنه‌های آتای بنی صدر چندان همدورا انتظار بنظر نمی‌آید. صرف نظر از آه و ناله‌های معمول، خودستانی‌های همیشگی و فخر ضخیمی از مظلوم نمایی که سر سر نامور پوشانیده است، رخنه‌های اخیر نمایانگر چند نکته‌ی اساسی است:

۱- انفجاری در حال وقوع است.

۲- ارتش میباید مورد حمایت بی‌شیر و شرط امام امت، دولت و مجلس قرار گیرد و در عین

حال به خار خود گذاشته شود.

۳- کار مشکل همیشگی یعنی تعدد مراکز قدرت و تصمیم‌گیری باید یکسره شود.

۴- دولت غیر متخصص و نالایق فعلی باید استعفا کند و جای خود را بدولت مورد قبول رئیس‌جمهوری و ارتش بدهد.

۵- رادیو و تلویزیون باید میان دو جناح تقسیم شود و غیره...

در سراسر نامه چندین بار از "حالیست انفجاری" و اینکه "مردم دارندید میگویند، در شهرهای خوزستان" اضطراب به نهایت رسیده در شهرهای دیگر هیچ چیز نیست و حقا همسر روز طولانی تر میشود" سخن می‌رود. در حقیقت هیات حاکمه که از همان آغاز جنگ نهاییست تلاش خود را بکار برده بود تا با تقویست روحیه‌ی شوونیستی مردم از سویی ماهیت جنگ ارتجاعی کنونی را برده‌پوشی کند و توجه مردم زحمتکش را از سیاستهای جنگ افروزانهای حاکمان دو کشور ایران و عراق به سرکوبشی نیروهای انقلابی، کارگران حق طلب و خلق بهرمان کرد منحرف کند و از سوی دیگر با درخواست کار بیشتر و مصرف کمتر بر بحسبران اقتصادی حاضر سرپوش بگذارد. اینکه به وضوح تمام میدید که فریاد جنگ اولیه‌ی بخشهایی از مردم ناآگاه به ناله‌های اعتراضی تبدیل شده، بدست و پا افتاد تا نظام را از خطر حتمی نجات بخشد. بهمین دلیل، پیداست که هر قدر از زمان بحران اقتصادی - سیاسی کنونی میگذرد، و بموارات آن هیات حاکمه پایه‌های توده‌ای خود را یکی پس از دیگری از دست میدهد، نیاز به یکپارچگی و یکدستی ترکیب حاکمیت و به تبع آن ایجاد یک دستگاه سرکوب متمرکزتر بیشتر احساس میشود. از سوی دیگر نمایش تا سوعا و عاشورا بیانگر این نکته بود که حزب جمهوری اسلامی با از دست دادن نسبی هوادارانش ناگزیر از این پس بطوری عربان تر و بی‌برده‌تر از گذشته، تسخیر بقایای مواضع قدرت را هدفگیری میکند. بهمین ترتیب بنی صدر و طیف وسیعی از "لیبرالها" که موقعیت خود را در معرض خطری جدی میبینند، مقطع کنونی را اگر نه بعنوان تنها مقطع تعیین کننده، دستکم یکی از تعیین کننده‌ترین مقاطع میدانند. در تقسیم مواضع قدرت به جز ارتش (که تازه بر سر شمشیرهای کشمکش شدید میان دو جناح جریسان دارد) - تقریبا تمامی مواضع (شورای عالی قضا،

مجلس، دولت، سپاه پاسداران، و... در اختیار حزب جمهوری اسلامی است. از سوی دیگر بنی صدر که از داشتن یک حزب و تشکیلات سیاسی محروم است لامحاله تنها راه مقابله با حزب جمهوری اسلامی را در روی آوردن به مردم و بهره برداری از ناراضی های اجتماعی - اقتصادی آنان (که خود را از طریق درخوا - ستهای دموکراتیک، نفی سانسور و اختناق، و قطع شکنجه و اعدامهای بی رویه و بیهوده دادن به بحران اقتصادی فعلی و... باز می نمایند) می بیند.

در هر حال بنظر می آید که بنی صدر کماکان به تئور قدیمی خود مبتنی بر اینگونه هرگاه موجی (قطاری) براه بیفتد - راس آن قرار خواهد گرفت - که نخستین بار در جریان سرکوبی دانشجویان انقلابی و بستن در دانشگاه ها در اول اردیبهشت سال جاری بر زبان راند، پای بند است. همین کسیکه خود زمزمه های عاملان موثر سرکوبی دانشگاه قرار دارد در سراسر رنجنامه ای کذاب جنس آن از فضای سانسور و خفقان دم میزند که گویي "از همان ابتدا" به مدد روشهای علمی - اینگونه شیوه ها را مذموم شمرده است. از سوی دیگر به هنگامی برای "آزادی" و "آزادخواهی" بستان به تنور میچسباند که در سراسرنامه خود نه تنها از فاجعه قتل عام وحشیانه و ضد انسانی مردم روستای "اندراش" در کردستان قهرمان به وسیله پاسداران ضد انقلاب و بسیج مستضعفین حتی کلاهی بر زبان می راند، سهل است، بلکه از خدمات بیدریغ خود در بازسازی "یک ارتش پریشان و پراکنده و مایوس و پر هرج و مرج" را که بستان در کردستان و گنبد و آذربایجان غربی جنگیده است و... سرکوب جنبش دموکراتیک خلقهای تحت ستم ترک و عرب دم میزند.

در واقع تفاوت تنها در شیوه و روش سرکوب است. حزب جمهوری اسلامی و جناح خرده بورژوازی هیات حاکمه بنابر ماهیت خود بیشتر به سرکوبی برنامه (که اساس آن بر پایه بسیج توده های ناآگاه استوار است) تمایل دارند. حال آنکه "لیبرالها" و بنی صدر شیوه سرکوب سازمان یافته و متمرکز (از طریق ارتش، پلیس، ژاندارمری، نییرویی امنیتی و...) را تنها راه مقابله با ناراضی روزافزون مردم و تهدیدهای نیروهای انقلابی و کمونیست می شمارند.

در این میان دعوایی که اخیرا بر سر شخص و عدم تخصص در گرفته (و جای جای در نامه بنی صدر به امام امت انعکاس یافته) تنها نمودی از ماهیت چندان پنهان تضادهای جناحهای حاکم است و آنچنان تازگی هم ندارد. قدمت مساله شخص و عدم تخصص را میتوان تا مقطع قیام بهمن و تعیین یازگان بعنوان نخست وزیر دولت موقت دنبال کرد. خرده بورژوازی که در طول حکومت

شاه و سلطه ی پهلوی تثبیت شده بود از طریق ارگانهای معمول و مرسوم در سایر کشورها (احزاب سیاسی، پارلمان، شهرداری ها و...) دولت مردان و سیاستمداران مطلوب و دلخواه خود را تربیت کنند و به وجود آورد، ناگزیر باید به پذیرش نابیندگان و متخصصان بورژوازی دست دوم و سوم ایران تن در دهد. همراه با شدت یابی تضادهای درونی جناح هسبای حاکم، نیروی راندن کارگزاران جناح رفیق و جایگزینی آنان بوسیله عوامل "خودی" در دستور قرار گرفت. از اینرو تقسیم بندی مکتبی - منحصص چیزی جز رویه مسالهی یاد شده نیست، چرا که در قلمرو حاکمیت حزب جمهوری اسلامی تکنوکراتها و متخصصان کارآزموده ای مشغول بکارند که به هیچ روی که در کارگزاران جناح مقابل از تخصص برخوردار نیستند. در واقع دعوا مکتبی (و تعلق فکری و عملی آن بیک جناح و مخالفت با جناح دیگر) و منحصص غیر مکتبی (وابسته به جناح بنی صدر) است و پس از رنجنامه ی فعلی و رنجنامه هسبای بعدی در برابر نیروهای انقلابی و چپ چه وظایفی را قرار میدهد؟ بنظر ما در عین افشای همه جانبه سیاستهای ارتجاعی و فاشیستی حزب جمهوری اسلامی، میباید بهمان شدت وحدت دست به افشای ماحیت ریاکارانه و عوامل فریبانه ی سیاست های بنی صدر و "لیبرالها" زد و مانع از آن شد که بار دیگر مردم زحمتکش ما از شوهم ولایت فتها" به شوهم ولایت بورژوازی" مذبذب، متزلزل و وحشت زده ی ایران روی آورند.



تصحیح

متاسفانه اشتباهات زیر در رهایی شماره ۵۵ رخ داده اند که بدینوسیله با پوزش تصحیح می شود.

صفحه ۲۰ ستون دوم سطر ۲۶، "چپ" جا افتاده است

صفحه ۲ ستون اول سطر ۲۸، بجای کلمه "دوست" "دولت" تایپ شده است.

صفحه ۲۲ ستون دوم سطر ۲، "انتخاب" صحیح است نه انتخاب.

صفحه ۱۴ ستون دوم سطر ۱۱، عبارت صحیح "واژه" سوبالیم در هر دو است که کلمات هر دو جا افتاده است.

در صفحه چند پاسخ صفحه ۱۳ ستون دوم "تئوری فوکو" درست است.

در صفحه ۱۹ ستون دوم سطر ۲۰، "جهش بزرگ به پیش" درست است.

هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه دار

قسمت هشتم

نقدی بر

نظرات سازمان پیکار

“آگنوستیسیسم” یا “ندانم‌گاری” پیکار

منطقی و غیر منطقی خود ادامه یابد، جدلیهای ایدئولوژیک-تئوریک در عین کمال اهمیت برد محدودی دارند.

هنرگلا میگوید “پیکار” که خود معترف است اکثریت خوانندگانش را روشنفکران شکستیده‌اند (از این اعتراف ضمنی تا خواستنیست تعجب نکنید. رجوع کنید به “پیکار ۶۶” پاسخ به نامه‌ها)، و با سازمان “رزمندگان” و “ما” (که نه بطور ضمنی بلکه بطور صریح چنین اعتراف میکنیم) جدل میکنند، مخاطب و پیمانه توده‌ی مورد نظر، مستقیماً توده‌های کارگری نیستند. این امر بسدی انت‌ولی بهر حشال واقعیت دارد. توده‌های کارگر، در این مرحله از جنبش، بطور غیر مستقیم از این جدلیها تاثیر میگیرند، و این بازه تاثير آن بخش بسیار کوچکی است که فعلاً مستودای چنین مطالبی دارد. با اینهمه، محدود بودن تاثیر مستقیم این مباحث مانع از تسن دادن به آنها نیست. اگر قرار باشد که بخشی از وظایف روشنفکران این باشد که با الهام از پرونده‌ی واقعیت آگاهی سوسیالیستی را جمع‌بندی و فورموله کرده و به میان طبقه‌ی کارگر ببرند که چنین است پس میتوان این امید را داشت که تاثیرات محدودی در گسترش و اشاعه‌ی خود به طبقه‌ی کارگر ابعاد وسیعتری یابد و بر سرشوست جنبش کارگری تاثیر گذارد.

قصد داشتیم در این شماره برخی دیگر از نظرات “پیکار” را مورد دقت و نقد قسرار دهیم و سهم خود در تصحیح این سوءادات و اشکالات بینشی و ایدئولوژیک این سازمان که علیرغم همه‌ی کژاندیشیها از جمله سازمانهای مبارز جامعه‌ی ماست بگوئیم. ما با آنکه ایرادات و اشکالات را بقدری اساسی و عمیق میدانیم که تصحیح آنها را محتاج به یک تحول عمیق و دگرگونی همه‌جانبه‌ی بینشی و با علم باین مساله که اگر چنین امری میر با دشمنها در جریان یک مبارزه‌ی طبقاتی وسیع، رشد جنبش کارگری و اعتلا جنبش کمونیستی بدست آمدنی است، معذراً کلاً ناامید نبوده و نیستیم که جدلیهای ایدئولوژیک-تئوریک سازمانهای کمونیستی موجود- علیرغم بسببسی ارتباط بود فعلی آنها با جنبش طبقه‌ی کارگر- نتواند تاثیرات معینی داشته باشد. دردورانی که بسیاری از مسایلی که در درون سازمانهای کمونیستی با در ارتباط میان سازمانهای کمونیستی مطرح اند هنوز مسایلی نیستند که در سطح جنبش کارگری مطرح باشند و عوام مسل مختلفی منجمله ضعف جنبش کارگری، بی ارتباطی ارگانیک مطلق با نسبی سازمانهای کمونیستی با این طبقه، و از آنجا انتزاعی بسسودن بسیاری از مطالب عنوان شده، بدون هیچگونه نظارت و تصحیح توده‌ای میتواند تا نهایتهای

موجب خرسندی "بیکار" میشود؟ این نه برخورد رفیقانه به "رزمندگان" است و نه بمسأله شگردهای "لنگش کن" و نظایر آن برخورد غیر رفیقانه به حتی خوانندگان خود "بیکار" است. به هواداران شان، و به همه آنهايي که به آنها میگویند اگر به گفتهی خود ایمان دارید از مصاف شهراسید.

"تأثیر اجتماعی" ما و شما، رفقا!، متأسفانه بسیار کمتر از آنست که در رویاهای نارسبستی "مهمترین سازمان" ظاهر میشود و تا زمانیکه هم شما و هم ما، و هم سایر سازمانها چپ در این عوالم هیروت باشیم، بسیار کسم خواهد بود. و چه بهتر. ما امیدواریم جنبش کمونیستی دیرتر رشد کند ولی رشد سالم کند. تا اینکه در همان بیراهه های هزار بار تجربه شده و هزار بار شکست خورده پیچاننده شود. نه شما دلالید و نه ما، نه شما صرافید و نه ما، نه شما قیان دارید و نه ما. فعلاً تأثیر عمده ی شما و ما و سایر سازمانهای کمونیستی بر عناصر کمونیست و چپ روشنفکر است. و اگر میزان این تأثیر "سنگ قیان" صحت یا عدم صحت نظرات باشد. که وای بر ما اگر چنین بیندیشیم. تازه میتوان گفت سخنی تأثیر بیشتر دارد که کالبد مومبایی شده ی ترهات سنتی را بدرد و اندیشه را با کلیشه و مارکسیسم را با مذهب اشتباه نکند. و اگر میخواهید، یک خروار نقل قول، و یک انبوه حکایت و امثله از کلاسیکهای مارکسیستی در صحت این مدعا برای شما خواهیم آورد.



ما نیز مانند "بیکار" معتقدیم که مسأله ی ماهیت جامعه ی شوروی (بگفته ی بیکار، سوسیال امپریالیسم روس) از مسایل میرم جنبش کمونیستی جهانی است. از مسایل میرم جنبش کمونیستی ماست. اما آنچه برای ما اهمیت مسأله را تعیین میکند نه نفرت از سیاست خارجی ضد کمونیستی شوروی - که بهسر حال مورد نفرت ماست - بلکه شناختن این مسأله است که سوسیالیسم چه هست و چه نیست.

در این صورت، یعنی در حالیکه میدانیم این مباحث در مسیر جنبش کارگری موثرند، و همی ما لااقل ذهناً تصور میکنیم که دوستدار طبقه ی کارگریم، پس شصب - و متأسفانه گساره میتوان گفت غرض ورزی - در برخورد به مسائل و تکان نخوردن از "موضعی" که تمام پایه های آن فرو ریخته است را چگونه میتوان تعبیر نمود؟ ما با چه چیزی سرو کار داریم؟ یا "آبروی" سازمان خود، یا ملاحظات فرقه گرایانه، یا خیره سری و لجاجت؟ و یا با سرنوشت جنبش، با علم، و یا آگاهی؟

ضمیمه ی "بیکار" ۸۱ را ورق میزنیم. دوازده صفحه ی زیر در پیرامون سازمان "رزمندگان" و اظهار لطف و توجه زنانه به سازمان مسأله مطلب دارد. آنرا با دقت میخوانیم و تاسف میخوریم از وقت گرانیهایی که نویسنده یا نویسندگان که بهر دست افراد با استعدادی هستند بهر داده اند، و نیز از وقت ایضا گرانیگری که خوانندگان باید صرف آن کنند. به اصل مطلب میپردازیم:

"بیکار" شما متبرخورد رو در رو با ما را ندارد. با آدمهای فاضلی نیستیم و لسی "بیکار" باید خیالی از خودش مطمئن باشد که نخواهد رو در رویی کند. گر چه میدانیم "بیکار" توضیح این رویه را برای هواداران خود بطور درگوشی با سنگ قیان "تأثیر اجتماعی" (کمی آن در مورد سازمان ما و زیادی آن در مورد "بیکار" که خود را روشنفکرانه مهمترین سازمان جنبش کمونیستی ایران میدانند. ضمیمه ی بیکار ۸۱) میدهد. (بیا عرض صورت، حتی در صورت بحث - که جای تردید دارد. سفیهانه تر) "توضیح" فرار از جواب سؤالات دشوار است) با اینهمه - به میدانیم چرا "بیکار" پوست خریزه را زیر پا رفقا "رزمندگان" میاندازد و از آنها میخواهد که جواب ما را بدهند؟ معلوم نیست "بیکار" چرا اینقدر اصرار دارد که ما و "رزمندگان" را هم بهم نزدیک کند و هم به جنگ تشویق کند. مگر خدای ناکرده - مسأله رزمندگان اردوی دشمنیم که "وحدت و تضاد" مان

خدا یگونه است و با جاهل بشری که این کار را نکرده تصور کند جواب را میداند، یعنی بشری که نمیداند که نمیداند، عاقبت دلچسپی نخواهد داشت.

بنا بر این، رفقا، تعارفاتی از قبیل "اگنوستیسیسم" و نظایر آنرا کنار بگذاریم. جسارت است ولی پیداست که شما حتی معنای لغتی را که بکار میبرید نمیدانید. بهتر است ما و شما هر چه ممکن است در بحث فلسفه متوسل نشویم که باعث شرمساری میشود. اگنوستیک - لا دری - کسی نیست که میگوید نمیدانم. همه چیز را همگان دانند و همگان چنانکه بزرگمهر فرمود هنوز از مادرزاده اند! لا دری حتی کسی نیست که واقعیات را نمیند. کسی که واقعیات را نمیند اسمش کور است. لا دری کسی است که - توجه کنید - از دیدن واقعیات فراتر نمیرود. یعنی پس از دیدن مشخص، قادر به تجرید نیست. قادر به استنتاج تئوریک نیست. حتی آن کسیکه استنتاج تئوریک غلط میکند لا دری نیست. ایدالیست است. شما در ترجمه فارسی لا دری - نمیدانم - فقط مو را دیده اید اما نمیدانید که بین نمیدانم و "نمیدانم" تفاوت از کجا تا کجاست. شما که معترفید غالب خوانندگان شما روشنفکران هستند لا اقل اینقدر فروتنی داشته باشید که با آنکه خود را "مهمترین سازمان جنبش کمونیستی" میدانید در مقولاتی که چیزی از آن نمیدانید دخل و تصرف نکنید. به هوادار مشتاقان یاد ندهید که هر که گفت نمیدانم اگنوستیک است. و یا حتی هر که واقعیات را ندید فلان است و بهمان.

بگذریم. سخن بر سر اینست که در زمان مارکس و انگلس سوسیالیسم هنوز آغاز به بر آمدن نکرده بود. نه عمر لنین و نسیم واقعیات جامعه شوروی نیز مجال نداد که بحثی پیرامون ماهیت جامعه سوسیالیستی و قانونمندیهای آن ارائه شود. "رفیق استالین" نیز که با یک چوختن قلم طبقات را در شوروی

ما خواهان نابودی جامعه سرمایه داری هستیم. ما میخواهیم در راه بر آمدن و استقرار سوسیالیسم کوشش کنیم. پس این کفران نعمت نخواهد بود اگر بگوئیم آنچه ما خواهان آنیم هنوز در جایی مستقر نشده است ولی معتقدیم که این کار بالاخره خواهد شد. بشر "متمدن" خواهد شد. استثمار را از بین خواهد برد. انسان توانا تر از آنست که بالاخر نتواند ستم طبقاتی را از بین ببرد، کس نتواند طبقات را از بین ببرد، که نعمات وافر زندگی را بر حسب نیاز انسانها تقسیم کند. ما نمیدانیم این امر کی انجام خواهد گرفت، روند تحقق آن از چه مسیرهای پرفراز و نشیبی خواهد گذشت. چقدر طول خواهد کشید، چه مشکلاتی و چه مسائل تازه ای خواهد آفرید. اینها هیچکدام را بدقت نمیدانیم. نقطه حرکت، جامعه طبقاتی را میدانیم. حدود نقطه مورد نظر، جامعه بی طبقه را نیز با استنتاج تئوریک از پروسه واقعیات دریافته ایم. پیدا کردن راه بعهده ی ماست. باور کنید رفقا، رفقای "پیکار"، نه مارکس، نه لنین، و نه حتی استالین و ماؤ، این راه را بدقت نمیدانستند. آنها تا حدی که شرایط زمانشان تجربه شان، علم و آگاهی شان اجازه میداد، خطوطی را بطور کلی ترسیم کردند. بیش از آنهم نمیدانستند. بلد نبودند. تجارب تاریخ هنوز واقع نشده بود که به آنها یاد بدهد. نمی دانستند و میگفتند نمیدانیم. مارکس دردها هزار صفحه نوشته بالاخره نگفت سوسیالیسم چیست. نمیتوانست مشخضات اجتماعی جامعه سوسیالیستی را ترسیم کند. افلاطون نبود که مدینه فاضله بسازد. نمیدانست و میدانست که نمیداند. این نوع نادانی عیب نیست. عین کمال است. اگنوستیسیسم (!!) نیست. عین درایت است. بشر - و نه خدا - تا آنجا میداند که ابزار تحقیق و تجربه دارد، آنرا بکار میبرد، و از آن در محدوده ی علم استنتاج تئوریک میکند. بشری که این کار را نکند یا

نا بود شده خواند و اساسا نیازی باین کنار ندید. "رفیق ما" هم بگفته ی پیکار اساسا تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا را نفی می کرد (پیکار ۷۵) و توقع شناختن و شناساندن سوسیالیسم از او قدری ناجاست! لین پیانو و انورخوجه و کیم ایل سونگ هم متاسفانه آثار درخشانی برای نسل بشر باقی نگذاشته اند (و یا شاید گذاشته اند و ما خبر نداریم) بنابراین چه کنیم ما و هر انسان راغب دیگری جز آنکه بگوئیم نمیدانیم و از اینکه لااثر خوانده شویم نهراسیم. (لااثری که جای خود دارد. از طرف رفقا متهم به داشتن "گرایش شدید تروتسکیستی" نشویم. بیچاره تروتسکیستی که نمیگفت نمیدانم. او میگفت جامعه ی شوروی استالینی جامعه ی سوسیالیستی است و لیسینسکی منحرف است. رفقای پیکار میگویند جامعه ی شوروی استالینی جامعه ی سوسیالیستی بود ولی انحرافی داشت. آها! این دو موضع شباهت بیشتری بهم دارد یا موضع ما که میگوئیم سوسیالیستی نبود و نیست. و تروتسکی!!)

اکنون ما و تا اندازه ای "رزمندگان" این جسارت را داریم که بگوئیم حال کسبه بزرگان و "موزگاران" در این مبحث خاص چیزی بماند نماند. زمان آنها اجازه نمیداد (مارکس و لنین)، و با بینش ایدئولوژیک آنها (استالین و ما) این وظیفه ی ما و انواع ما انسانای خاکی است که دستها را بالا بزنیم و بکمک هم مسائلی سوسیالیسم و ساختمان آن و اشکالات و انحرافات آنرا در این ۵۰-۶۰ سال اخیر بررسی کنیم. ما اینرا میدانیم که اکنون نمیدانیم، و لیسینسکی اینرا میدانیم که خواهیم توانست بدانیم. اگر این اگنوستیسیسم است ما حرفی نداریم. ما طالب این هستیم که بدانیم. حاضریسم از همه و منجمه از "پیکار" بیاموزیم. حاضریسم هر متنی را بخوانیم. حاضریسم رنج هر تحقیقی را بخود هموار کنیم. با اینهمه، و درست بهمین خاطر، تمام صفحات متعدد نوشته های متعدد "پیکار" و سایر "کمونیستهای پیگیر"

را باز زیر و رو کردیم تا ببینیم این "واقعیتی" که پیکار از آن سخن میگوید کدام است. رفقای "پیکار"، رفقای هوادار پیکار، شما نیز این کار را انجام دهید. اگر یک کلام از این واقعیتی که دانشما از آن سخن میبرید در یکی از نشریاتشان گفته باشید ما ایمان میآوریم که لااثری که هیچ، شبه تروتسکیست هستیم.

رفقا! اگر نگوئیم صد هابار، لااقل ده ها بار، در نوشته هایمان به زبانهای مختلف گفته اید که:

"هر کس حقیقت عینی را بیک مسائلی قابل بررسی تبدیل نماید، هر کس شناخت موجود از ساخت امپریالیستی شوروی را نفی نماید... اسلوبی را که بکار بسته است ما شریالیسم دیالکتیک ندانست. اسلوب اگنوستیسیسم (!)" و "شناخت عملی (!)" است، تبدیل واقعیت به مسائلی مورد شک و بررسی است." (ضمیمه ی پیکار ۸۱ تاکیدار ماست)

حال رفقا، از شما معنی میکنیم که فقط یکبار این چیزی که هم "حقیقت عینی" است، هم "واقعیت" است، هم "شناخت موجود" است و هم "شناخت عملی" را یکبار بماند دیگران مشتاقان نشان دهید. باور کنید که ما خنجره نمیگیریم که شما حتی به معنای این لغات و اصطلاحاتی را که ردیف کرده اید توجه نکرده اید و چنین بیرحمانه به قلب علم میزنید. چرا یکبار بجای ترساندن خلق الله از "حقیقت" و "واقعیت" و "انواع شناخت"، اینها را خیلی خونسرد و آرام نشان نمیدهید. صادقانه میگوئیم که اینکار شما بار بزرگی از دوش ما برخواهد داشت. ما هیچ نوع مانسجم ایدئولوژیک، تئوریک در پذیرفتن این مسائله البته بشرط اثبات آن - که شوروی جامعه ی سرمایه داری است در خود سراغ نداریم؛ ما تا اینجا آمده ایم که میدانیم سوسیالیست نیست.

اگر شما تنها گوشه ای از آن واقعیتها و

حقیقتها و شناختها را نشان دهد و ما مشتاقانه بقیه را خواهیم پذیرفت. آیا این تقاضای نابجایی است؟

بهر حال "بیکار" پس از نگارش دفعات متعدد در ذم "تمیدانم"، و تکرار این مساله که چرا واقعیت و حقیقت و کذا را نمیبینی، و ایراد به کسانی که میگیرند جامعهی شوروی رویزیونیستی است، سوسیالیستی نیست، ولسی مناسبات تولیدی آنرا هنوز نمیدانیم، چند جا لغزشهایی میکند که آموزنده است. در شماره های قبل گفتیم و با دادن ضمیمه ی بیکسار ۸۱ برای ما روشنتر میشود که "بیکار" در نوعی تناقض اسیر میشود که مغری از آن ندارد.

توضیح آنکه "بیکار" بخود حق میدهد طی چند جمله حساب حزب زحمتکشان ویتنام و اساسا دولت ویتنام را برسد.

"رویزیونیم در آنجا (ویتنام) کاملاً حاکم گشته و دولت ویتنام را بیک دولت بورژوازی استحاله داده است، و بهمین تناسب نیز ویتنام روز بروز در جهت بستگی بیشتر سیاسی، اقتصادی و نظامی به شوروی پیش میرود." و در جای دیگر بلوک کمکون را چنین توصیف میکند:

"بلوکی که بر وسیله ی آن کشورهای اروپای شرقی و از جمله ویتنام ((کنگدا، منظور "بیکار" بعلاوه ویتنام بوده است)) توسط شوروی استثمار میشوند."

ما نیز مانند هر کمونیست دیگری از وابستگی های ویتنام به شوروی بسیار ناراحت هستیم ولی در عین حال چیز جدیدی در این وابستگیها نمیبینیم. این نوع وابستگیها (بمعنای دقیق آن فعلا کاری نداریم) هر چه هستند از قبل از پیروزی ویتنام، از سالهای دهه ی ۵۰ در مورد ویتنام شمالی وجود داشتند. چرا آن موقع دولت ویتنام کمونیستی بود حالا بورژوازی است. ما دلیل دیگری نمیبینیم جز

این که ننگ سیانویینگ چنین میگوید. ما در عین حالیکه از پیمانهای سیاسی و اقتصادی و نظامی بین ویتنام و شوروی نگران هستیم، متأسفانه آن "قاطعیت" بیکار را نداریم که ۵۰ سال مبارزه ی بی امان ویتنام در راه سوسیالیسم را با گمان مبارزه در راه تورژوازی - ارزیابی کنیم. شاید ما رفیق القلب هستیم ولی با ایشمه از بیکار میبرسیم - بیکار فرخا که حکم شما صحیح باشد آیا چنین حکم مهمی نباید لاف قدری دلیل و سند هم به همراه داشته باشد. آیا صرف وجود پیمان و قرارداد بین دو کشور کافی است که مناسبات تولیدی آن حوامع را روشن کند. آیا شما کوچکترین تحقیقی در مورد مناسبات تولیدی جامعه ی ویتنام کرده اید که چنین گستاخانه حکم میدهید؟ ما چنین مطالبه ای نکرده ایم اما خجالت میکشیم که "استدلالاتی" نظیر شما بکنیم. ما برای کسیکه از ما بپرسد مگر شما همین پیمانها قبلاً وجود نداشت جوابی نداریم؟ شما دارید؟ ما برای کسیکه بپرسد چه شده که جامعه ای که ۵۰ سال برای سوسیالیسم جنگ و انقلاب آن مورد ناخشندهای همه ی کمونیستها (بجز مدهای از تررتکستها) بود منحرف شد جوابی نداریم. ما نه میتوانیم جوابهایی نظیر "بیکار" بدهیم ("پس از مرگ اسالین"، "پس از مرگ ماشو"، "پس از مرگ هوشی مین") چون این جوابها را دروغ میدانیم و نه میتوانیم از ترس اینکه "لاد ری" خواننده شویم جوابی از آستین بیرون بکشیم. برای ما مساله ی ویتنام حل نشده است. نمیدانیم. رفا، نمیدانیم! اگر شما میدانید بما بیاموزید. شما پیمانها دهید که چگونه شوروی ویتنام را استثمار میکند. لاف قدری هم، چند سند نشان دهید باور کنید ما آنقدر از مناسبات شوروی با ستکتورها ناراحت هستیم که این اسناد را خواهیم قاپد.

این سؤال اما میماند، و در گذشته هم آرا مطر

بقیه در صفحه ۱۶

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان؛ انقلابی دگر باید

کردستان: گشتار زحمتکشان ادامه دارد

نفر از مردم روستای کویچ را بدون هیچ دلیلی فجیعانه قتل می‌رسانند.

هر چندگاه روستاهای اطراف پادگان بانه، با خمپاره‌اندازهای سنگین پادگان بانه بمباران می‌شود.

فاشتموهای جمهوری اسلامی پس از انجام عملیات موفقیت آمیز در خاک عراق!! بمباران شهر کردنشین و بی‌دفاع بنجوبن، روستای خا و رسا و جی در اطراف مریسوان را از بمب‌هایشان بی نصیب نگذاشته و فرزندان روستائیان فقیر را بقتل می‌رسانند.

ارتشیان و پاسداران مستقر در اطسیرق مهاباد به قصد جمع آوری اسلحه‌ی روستاهای "کولی" و "جوله‌لان" را مورد هجوم قرار می‌دهند و مبارزین جوان ده را به گلوله می‌بارانند.

یکی از دهات اطراف پیرانشهر "جگر" در ۲۵ کیلومتری پیرانشهر بوسیله‌ی ناپالم و راکت مورد هجوم وحشیانه‌ی ارتش قرار می‌گیرد.

پاسداران و دیگر مزدوران جمهوری اسلامی پس از قتل عام ایندرفاش و بوسف کشند، زحمتکشان "صوفیان" اشتوبه را قتل عام می‌نمایند. در این فاجعه ۱۳ نفر از اهالی ده به شهادت می‌رسند.

در مهاباد ۶ تن از مبارزین کرد به جوخه‌های اعدام سپرده می‌شوند.

پاسداران و مزدوران ملاحسینی روستاهای "گلوه" آن و "بایزآباد" اطراف نغده را که قبلاً خلع سلاح نموده بودند به آتش می‌کشند.

۱۷ نفر از اهالی ده "سروگاسی" در اطراف پیرانشهر توسط پاسداران، افراد "بسیج مستضعفین" و ارتشیان قتل عام می‌شوند. این جنایتکاران که برهبری ملحنسینی انجام یافته مجلس شورای اسلامی از ارومیه - حمله نموده بودند با ساطور و چاقو به گشتار می‌رسد زحمتکش این ده برداختند. این مزدوران حتی از آتش زدن حدود ۱۳۰ خانه و آثارها علاوه بر مسائلی خودداری نکردند.



مردم زنج‌دیده و ستم‌دیده ایران!

آنچه در فوق آمد سیاهه بخشی از جنایات رژیم است که خود را "حاکم مستضعفین" و حقوق پایمال شده آنان میدانند. آیا برآستی اینچنین است؟ آیا احقاق حقوق پایمال شده زحمتکشان با به گلوله بستن آنان تامین می‌شود؟ آیا این دولت "مستضعفین" است که خانه‌های زحمتکشان روستایی را به آتش می‌کشد و با این دولت سر مایه داری است که با حجاب اسلامی و به تمام

ارتجاع بار دیگر کردستان را به حمام خون تبدیل کرده است. ارتش جمهوری اسلامی که اینروزها خواهان دفاع از انقلاب و کشور است روزی نیست که به جنایتی جدید در کردستان دست نزنند. روحانیون، این مدافعین دواشاهی حفظ انقلاب اسلامی به سبک اسلاف خود به قصابی در کردستان مشغولند و عجا که هم مدافعین "دموکراسی جدید" بنی مدر و شرکاء و هم مدافعین خرده بورژوازی "ضد امپریالیست" در مقابل جنایات بیشمار جمهوری اسلامی در کردستان ساکت نبسته و از قریب دست‌اندازن موثرترین فعلی و آینده‌شان خفقان گرفته‌اند. ددمنش‌های اخیر رژیم در کردستان بحمدی است که تاریخ مساوشهای ملی و طبقاتی نظایر آنرا کمتر سباده دارد. کودکان در گهسواره در غضب خشم جوانی بنام ملاحسینی می‌سوزند و بیومردان و بیرزبان دهات کردستان صرفاً بجرم کرد بودن، سرشان با ساطور قصابی "بسیج مستضعفین" از بدن جدا می‌گردد و جوانان مبارز پرست و انقلابی به جوخه‌های اعدام سپاه پاسداران سپرده می‌شوند. و این جنایات در صورتی که رسانه‌های گروهی "آزاد منش" انجام می‌گردد.

در حقیقت آنچه امروز رژیم در کردستان بدان دست می‌زند، طبیعتی شومی است از آنچه که احتمالاً براسر ایران بعد از پیروزی لشکر اسلام در جنگ با ۸۰۰۰۰۰ ر با آن روبرو خواهید شد. رژیم در گرما گرم جنگ، و تا آن لحظه‌ای که هنوز افکار عمومی مردم متوجهی مسائلی جنگ و عواقب ناشی از آن است و توده‌های حیران زده ناظر و شاهد دعوای قدرت بی‌پسین جناح‌های حاکم می‌باشند "آرام" و "فارغ" از عکس - العمل‌های احتمالی مردم، دست به چنین فجایعی می‌زنند.

روستاهای شادروبران در اطراف مهاباد به بوسیله‌ی بمب‌های ناپالم و راکت فاشتموهای جمهوری اسلامی به آتش کشیده می‌شود.

در سنج منازل مردم عادی مورد هجوم اوباشان جمهوری اسلامی قرار می‌گیرد و مایحتاج اولیه مردم از قبیل روغن، نفت، قند، برنج به غارت برده می‌شود. رژیم می‌ترسد که این مایحتاج احتمالاً در اختیار پیشمرگان قرار گیرد.

در اورامان (نودشه) و دهات اطراف به بهانه‌ی وجود پیشمرگان مورد هجوم خمپاره‌های سنگین پادگان ارتش قرار می‌گیرد.

فاشتموهای جمهوری اسلامی دهات اطراف پیرانشهر را به بهانه‌ی ممانعت از دخول نیروهای عراق بمباران می‌نمایند و باعث گشتار عده‌ای از مردم بی‌دفاع دهات مرزی می‌گردند.

پاسداران مستقر در پادگان جلدیان چند

کردستان:

زحمتکشان آنانرا می چاید؟ بنظر نمی رسد یافتن جوابی برای این سؤال چندان مشکل باشد. حکومتی که دستش تا مغز در خون زحمتکشان این مرز و بوم آغشته است نمیتواند حامی آنان باشد. آیا این یک بخش از حاکمیت است که به این گشتارهای و حشیانه دامن میزند یا تمامی حاکمیت با احسان یک خطر جدی از جانب جنبش کردستان علیرغم اختلافاتشان در پایتخت در کردستان متحدانه "بمبارزه علیه مخالفین خود" می پردازند. چگونه شرکت مشترک جناحین هیأت حاکمه در این گشتارها، قتل عام مستضعفترین توده های زحمتکش ایران، و دست آزدن به حیوانی ترین انواع "مبارزه با مردمی که خواست ابتدایی ترین حقوق دموکراتیک خویش - خودمختاری برای کردستان و دموکراسی برای ایران - هستند جای هیچگونه شک و شبهه ای باقی نمی گذارد که رژیم مرتجع و ضدانقلابی جمهوری اسلامی علیرغم تمام ادعاهای دروغینش در مبارزه علیه امپریالیسم و بیفیع توده های مردم، کمر به قتل مردمی بسته است که برآنند که قهرمانان در مقابل تهاجمات مکرر ارتش و سپاه پاسداران و دیگر غلامان حلقه یگوش سرمایه داری حاکم ایستادگی نمایند. رژیم با آنکه ظاهراً دشمن اصلی خود را عراق میدانند، در این لحظات نیز از جنایت های پیشمار در کردستان و دیگر نقاط ایسران رو گردان نیست. و برماست که با تمامی قوا چه با شرکت در مبارزه ای حق طلبانه ای مردم گردد، وجه با افشا رژیم و سازماندهی حرکات اعتراضی علیه این جنایات سیاسی علیه هموطنان کرد از تکرار، قتل عام های جدید در کردستان جلوگیری نمائیم.



فهرست مطالب

بجای تراکم مطالب، چاپ قسمت دوم مقاله "تراژدی مصر و تکرار آن در عراق" در این شماره ممکن نگردد. ضمن بپوش از خوانندگان، به اطلاع میرسانیم که ادامه ای این مقاله در رهایی شماره ۴۹ بجا خواهد رسید.

هفته نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

نقدی بر...

کردیم، چرا تنها ویتنام و کشورهای اروپای شرقی را کشورهای سرمایه داری وابسته به امپریالیسم نمینامید؟ چرا کشورهای وابسته ویتنام را که بگفته شما تجاوز بخاک کامبوج میکنند سوسیال امپریالیست نمینامید. چرا شما که معتقدید حتما باید در مورد "ساخت" نظر قطعی داد از ساخت این کشورها سخن نمی گوئید. چرا نوع انقلاب آینده ای آنها را (انقلاب دموکراتیک نوین) در جامعه سرمایه داری وابسته به امپریالیسم! معین نمی کنید. و بالاخره زبنده ای که از ما کرده ای انتقاد میکنیم شما نوشته اید:

"این چیز سوم چیست؟ همان نظام تولیدی جدید است که در قیل توضیح دادیم. همان دولت استثماری با سونیزی، همان ساخت بوروکراتیک حاکمیت مشی بوروکرات که سازمان وحدت کمونیستی میگوید...."

(ضمیمه ای بیکار ۸۱)

ما از شما می پرسیم، در کدام نوشته، در کدام سخن ما از "ساخت بوروکراتیک" سخن گفته ایم. آیا دروغی بامن بزرگی برای چیست؟ آیا بدینگونه به هواداران خود درس مذاقت میدهید؟ اگر توان مقابل نه دارید، سکوت کنید، این بهتر از تحریف و دروغگویی است.

ادامه دارد

رفقای هواداران!

هموطنان مبارز!

یارمان ما برای پیشبرد برنامه های مبارزاتی خود احتیاج مبرم به کمکهای مالی شما دارد. کمکهای مالی خود را، هر قدر هم که نا چیز باشد، از هر طریق که میتوانید به ما برسانید.

آیت الله کاشانی

"روحانی مبارز" فاشیست!

"در آذر ۱۳۲۵ در آزادی آذربایجان مشارکت فعال داشته و از نفوذتوده - ایها و دموکراتها و رسیدن به آرزوی شوشان جلوگیری کردم. با شوروی ها و با جاسوسان آنها در تبریز و اردبیل درگیر شدم و حضرات تبریز بخصوص آقای مشکینی گواه خدمات صادقانه ایست که هستند... حضرت آیت الله انواری هم گواه خدمات من هستند..."

"(در کارخانه های اسلحه سازی) وقتی در اولین برخورد با کارگران روبرو شدم با مشکلات زیادی روبرو شدم و حتی افراد قصد قتل مرا داشتند... من از حضرت حجت الاسلام فلسفی که حضوراً نزد ایشان رفتم خواستم که بیایند و برای کارگران صحبت کنند. توده ایها در تمام کارخانه نفوذ کرده بودند. آقای فلسفی به کارخانه آمدند و سخنرانی ایشان چقدر هوشر واقع شد و تا حد زیادی از نفوذتوده ایها جلوگیری شد..."

(نقل قولها از انقلاب اسلامی ۱۳ و ۱۲ آذر تاکیدها همه از ماست)

شخصی که تا این حد با "روحانیون مبارز" نزدیک بوده نه یک آیت الله است و نه یک "حجت الاسلام"، بلکه یک سرلشکر است. سرلشکر نادر با تمام قوا، رئیس ستاد ارتش شاه پس از مردن ۲۸ مرداد، و یکی از سردمداران سرکوب مبارزات زحمتکشان ایران پیش و پس از آن کردها. آنچه در بالا آمد شمه ای است از "دفاعیات" او در دادگاه، دادگاه که هنوز حکم آن در مورد با تمام قوا قلیچ صادر نشده، ولی با توجه به "شهودی" که معرفی کرده معلوم است که نتیجه ی کار دادگاه چه خواهد شد. یکی از "شهود" آیت الله کاشانی است. "آیت الله کاشانی قهرمان پرور و شهید ساز تاریخ حماسه و آزادگی و شرافت و سمبل زیربار تنگ آمریکایی و انگلیس و شاه نرفتن" (بقول نشریه ی نیرو ملت ارگان فدائیان اسلام، ۳۰ تیر ۱۳۵۹) و با آیت الله کاشانی هم دست آمریکا و انگلیس و شاه در کودتای ۲۸ مرداد (به گواه تاریخ تحریف نشده!)

اظهارات با تمام نقلیج در مورد ارتش با کاشانی و شرکت کاشانی در کودتا، بقصدی گویاست که ما در اینجا صرفاً مهمترین آنها را از انقلاب اسلامی ۱۳ آذر نقل میکنیم، و پس از آن اشاره ای میکنیم به گذشته ی دورتر این دو مزدور امپریالیسم.

"به سبب اعتقاد راسخ اینجانب به اسلام، من مورد عنایت مرحوم حضرت آیت الله العظمی کاشانی قرار گرفتم و در سال ۲۷ یا ۲۸ بود که ایشان اینجانب را احضار کردند و ضمن تفقد فرمودند از کارهای شما باخبرم و همه ی کارهایت (از جمله "خدمات کدایی در آذربایجان") مورد تأیید است. باید در قبال نامسلمانها ایستادگی کرد."

"...تمام نزدیکان ایشان ((کاشانی)) میدانند که من یکی از مریدان ایشان بودم و رفتار من مورد حمایت ایشان بود. در سالهای ۳۰ و ۳۲ بعد از مرداد ۳۲ و تا آن مرحوم در قید حیات بودند خدمت ایشان میرفتم و با از طریق مکاتبه با ایشان در تماس بودم..."

"...در اوایل سال ۱۳۳۲ وقتی خدمت آقای کاشانی رسیدم فرمودند که باید خدمت این کافران رسید. من گفتم به آقای کاشانی که من کسی نیستم و همدمی ندارم و افرادی در خدمت نیست. ایشان فرمودند صبر کنید، تا مل کنید، تغییراتی در پیش است. روز ۲۵ مرداد وقتی زاهدی تلفن کرد و گفت قرار است شما را بریاست ستاد انتخاب شوید، من این پیشنهاد را با حضرت آیت الله کاشانی در میان گذاشتم..."

روز ۲۵ مرداد با تمام نقلیج بعثت شرکت در توطئه ی کودتای نافرجام علیه مصدق - و بقول خودش "بعثت همین وطن پرستی و اعتقاد به دیون اسلام" - دستگیر میشود، و روز ۲۸ مرداد به دنبال موفقیت کودتای بعدی از زندان بیرون میاید.

"در غروب ۲۸ مرداد پس از روی کار آمدن"

بد نیست اشاره کنیم که یکی دیگر از عوامل آلمان نازی در منطقه‌ی خاور میانه کسی نبود جز مفتی اعظم فلسطین شیخ امین الحنینی.

... شاید یک تعبیر "مکتبی" از جنگ دوم جهانی این باشد که هیتلر قصد داشت "میان‌بانی اسلام عزیز" را تحکیم و "حکومت اسلامی" برپا کند، ولی "توطئه‌ی ابر قدرت‌های شرق و غرب" مانع انجام این مهم شد!! وجوه اشتراک فاشیسم و "ولایت فقیه" کم نیستند.

در حاشیه...

باشد، کارنامه‌ی رجایی در آن وزارت مسئول طبع قدرتمندانی است که ۳۰ هزار معلم و دبیر پاکسازی شده را از سر راه تحقق ولایت فقیه دور می‌بینند. در هر حال، شرکای محمدعلی رجایی در "شرکت بازرگانی و ساختمان‌سازی اهداف" (*) میزان فرمانبری دوست "سخت‌سر" خود را کاملاً سنجیده‌اند.

نخست وزیر ماندن محمدعلی رجایی، بسی تردید، بستگی مستقیم به دستکاری دارد که پس از قدرت بیشتر در سطوح بالا رهبری بوجود آمده است. میتوان گفت که کنار گذاشتن دولت مکتبی رجایی، شاخص پیروزی نسبتاً کامل بنی صدر بحساب خواهد آمد. تنها آنزمان، محمدعلی رجایی (همانند شاکردی که با استفاده از حواس پرتی معلم تاراج زندگی شاه عباس صفوی را بجای شرح آل شاه سلطان حسین جا میزند و هر لحظه نگه‌داران آن است که چرت معلم مربوطه پاره شود و پیش از نگیرد) حتی از عهده‌ی اداره‌ی جزء به جزء و روز بروز امور کشور هم برنخواهد آمد.

(*) مردادماه سال گذشته آگهی تصمیمات مجمع

عمومی عادی سالیانه‌ی "شرکت بازرگانی و ساختمان اهداف" در روزنامه‌ی ...

جای شد، که این شماره از روزنامه‌ی رسمی را سرعت جمع آوری کردند. در میان اعضای

موسس و سهامداران این شرکت نام محمدعلی رجایی، محمدجواد باهنر و محمدحسین ...

دیده میشود. رجایی که مقام ریاست هیئت مدیره‌ی این شرکت را بعهده دارد در برابر

لقب "باز و بفروش" بودن گفت این شرکت در حکم پوشی برای مبارزه با رژیم بود.

اما گویا ایشان فراموش کرده‌اند که تاریخ

تشکیل مجمع عمومی عادی سالیانه‌ی این شرکت (۵۸/۲/۲۵) مدتی پس از برقراری جمهوری

اسلامی است و برای دو سال آینده هم هیئت مدیره و بازرسان جدید تعیین نموده است.

نگاه کنید به رهایی شماره‌ی ۱۵ - آذر ماه

۱۳۵۸

دولت زاهدی اینجانب را از زندان آزاد کردند و حکم ریاست ستاد بمباران ابلاغ شد. از جانب شاه ... با مرحوم آقای مصطفی فرزندان آقای کاشانی تماس گرفتم و نظر حضرت کاشانی را جویا شدم. فرمودند بمن که بکار مشغول شوید چه بهتر که این وظیفه‌ی مهم را بشما محول کرده‌اند.... (تأکیدها همه جا از ماست)



با تمانقلیج ادعا میکند که "به سبب اعتقاد راسخ به اسلام" مورد عنایت کاشانی قرار گرفته بود. اما شواهد تاریخی نشان میدهند که فعل مشترک این دو "مبارز" نه اعتقاد به "اسلام عزیز"، که اعتقاد به فاشیسم هیتلری بوده است.

رئیس ستاد رژیم کودتا در قسمت‌ی از "دفاعیاتش" میگوید:

"به جرم ایمان به اسلام و در خلال جنگ جهانی بمدت ۲ سال در زندان انگلیسی ... اسیر شدم. من میدانم که از یک سرباز چه ساخته است (؟). حضرت آقای حاکم شرع میدانند چه افرادی را دستگیر و زندانی میکردند."

مکن است آقای حاکم شرع نداند، ولی هر که تاریخ چند دهه‌ی اخیر را خوانده باشد مداند که ... جنگ جهانی دوم "نیروه‌های متفقین فاشیست‌ها را دستگیر میکردند. و وقتی بهینیم که روزنامه‌ی ... ری اسلامی - ۲۹ مرداد ۱۳۱۰ هم قصد دارد تبعید ناشانی "از عراق به رژیم بریتانیا و ۲۸ ماه زندان در جنگ جهانی دوم" را جز "مبارزات" کاشانی جا بزند، قضیه روشن تر میشود.

"آیت الله العظمی کاشانی" و "سرلشگر با تمانقلیج" در سالهای آخر دهه‌ی ۳۱۰ اوایل دهه‌ی ۱۳۲۰ - و قتیکه هیچ یک هنوز به "درجات" فوق نرسیده بودند - از جمله اعضای ستون پنجم آلمان نازی در ایران بشمار میرفتند. این ستون پنجم شبکه‌ای بود از عمال و هواداران فاشیسم که از طرف دولت هیتلر، توسط یک افسر اس. اس بنام فرانسیس مایر سازمان داده شده بود و "نهضت ملیون ایران" یا "حزب ملی" نام داشت. یکی دیگر از اعضای سرشناس این شبکه سرلشگر فضل الله زاهدی - نخست وزیر شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد - بود. هدف از تشکیل شبکه این بود که از یکسو در مقابل متفقین مقاومت کند و از سوی دیگر با استفاده از جو ناراضی مردم از حکومت رضاخان، کودتایی ترتیب دهد و سرلشگر زاهدی را به "ریاست جمهوری" ایران برساند. اما بدنبال اشغال ایران توسط متفقین این شبکه کشف شد، و علاوه بر مایر عده‌ی زیادی از اعضای ایرانی آن - از جمله زاهدی، کاشانی، و با تمانقلیج - نیز دستگیر و زندانی شدند.

(برای توضیح بیشتر رجوع کنید به گذشته چراغ راه آینده است، ۱۳۵۸ انتشارات زیرحد، صفحات

۷۶ - ۶۱)

چون در اسلام در این باره حرفی زده نشده، گذشته از اینکه افزایش پهای بنزین تا حد زیادی مربوط به عرضه و تقاضاست، نخست وزیر قاعدتا باید روزی توضیح بدهد که چرا همواره و در سراسر جهان پهای طلا از پهای هر فلز دیگری بیشتر بوده است و این نکته را هم روشن کند که آیا در مدر اسلام در شبه جزیره عربستان پارچه های کمیاب یافت چین با یافته های سوریه و شام پهایی برابر داشته است؟ در هر حال، همان گونه که تجار مسلمان و متحد بازار ممالک یک هفته ای تصاعد رئیس جمهوری را از سر برد کردند، اشاره های نخست وزیر به حرارت آتش دوزخ هم در آهن سردشان کارگر نخواهد افتاد. اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی در سبب دولتی کردن تجارت خارجی - که پیش از یکماه پیش دولت برای تهیه طرح آن سه ماه وقت خواست - بیش از هر چیز در گرو تحولات سیاسی و احتمال دست زدن بازاریان پر نفوذ به تشکیل جبهه های مخالفت و مقاومت خواهد بود. در هر حال، حتی برای تهیه طرح این کسار، رئیس الوزرا ناچار است دست از مخالفت با برنامهریزی بردارد.



نخست وزیر بر سروحداي رجايي به سازمان ملل محكي براي توانايي عرض اندام او در عرصه سياسي بود. در خاليكه وزير خارجه عراق در جلسه شوراي امنيت با ارائه بند به بند و مشروح ادعاهاي دولتش كوشيد تا افكار ديپلمات ها را بسود خود قانع كند. رجايسي با سخنراني دور و دراز كه بيش از هر چيز به سرفاله هاي روزنامه اي جمهوري اسلامي شباهت داشت "استكبار جهاني" را آسيابي بادي فرض كرد كه بايد آن را ترساند و فتراري داد. دعوت پيامرگونه اي او از اميربالمسم امريكا به توبه كردن و روي آوردن به "رشد معنوي" محتويات چننه نمايندگان مفلوك خرده بورژوازي را به شعاش گذاشت. البته اين تمام فضيه نبود. سخنراني و مضاميسي مطبوعاتي رجايسي براي مصرف داخلي ابسيران تهيه شده بود، اما بخش قابل توجه و مصرف نظريات او براي "استكبار جهاني"، در تخطير جهت علمي و سريع مقامات كاخ سفيد منعكس شد. پيامدهاي چاق سلامتي خصومي رجايسي و والدهايم، و اشاراتي كه بي ترديد بطرف مورد نظر رسيد، رفته رفته در "رشد معنوي" امريكا و سرمايه داري غرب و حمايت روزافزونش از رژيم جديد ايران آفتابي خواهد شد.



نگاميكه نخست وزير شدن رجايي دستور كار مجلس شوراي اسلامي بود، چند تن من از نمايندگان با او ايراد ميكردند كه مكسر در وزارت آموزش چه كرده است تا به مسندارت عظمي ترفيع درجه يابد. نظر ديگران هر چه

متخصصان آن محله را براي وزارت در نظر گرفته است. با بالا گرفتن جر و بحث "تخصص بهتر است يا مكتب؟"، رجايي مدارك تحصيلي بعضي از وزرايش را رو كرد و اطمينان داد كه سلسله كابينه اي بهتر از اين ممكن نيست مگر آنكه وزراي آن "دوره ي مخصوص وزارت" را هم ديده باشند.

رئيس الوزراي جديد در همان يك ماه اول زمامداري نشان داد كه تا چه اندازه از برنامه ريزي، تخصص، قانون اساسي خميرگان و حقيقي تعريف اين مفاهيم و سايل سر در مي آورد. روز ۱۸ شهريور در مجلس شوراي اسلامي گفت: "با ((تشكيل)) وزارت امور به معنوف و نهي از منكر موافقم. اما هيسوسوز مشخص نيست كه ((اين وزارت)) بايست در دست دولت باشد يا ولايت فقيه...". يقينا تا امروز هم شيوه ي اداره ي کشور و مسئوليت و اختيارات دولت براي محمدعلي رجايي مشخص نشده، چرا كه همان جا گفته بود:

"آنچه من تصديق دادم و آنچه وزرا با من تصديق كرده اند، مقلد امام بودن است. روشن است كه براي يك مقلد، كيفيت و ماهيت قضاي نه قابل شناسايي است و نه اهميتي دارد. برنامه ريزي و نوآوري بجاي خود.

هنوز "يوانتريين دولت انقلابي و مكتبسي جهان" يك ماهه نشده بود كه عراق به ابسيران حمله آورد و پالاشگاه بي دفاع آبادان همان روزهاي اول در آتش مدور انقلاب اسلامي سوخت و يكي دو پالاشگاه ديگر آسب و بسياري از خط لوله هاي نفت رساني منهدم شد. در اين حال، از يگم تباين ميشد كه كمبود مواد سوختني شايعه ي ضد انقلاب است و خالي از حقيقت، و از سري ديگر نخست وزير براي بالا بردن پهای بنزين دلايلي مي آورد كه در تاريخ اقتصاد و سياست مانده ني است. اول، رجايي دليل آورد كه دولت تا آن زمان براي بنزين سوبسيده مي پرداخته، كه اين حرف تنها نشان دهنده ي بي اطلاعي او از موضوع و تعريف سوبسيده است. دوم، رجايي بالا بردن قيمت بنزين را قدمي در راه تعديل ثروت قلمداد كرد. تا گفته بيداست كه اگر قيمت بنزين، يا هر كالاي ديگري، پهای قيمت طلا هم برسد كمكي به تعديل ثروت نخواهد كرد. باين دليل ساده كه اقشار مرفه افزايش هزينه ي زندگي خود را بر زير دستها تحميل نميكنند و جبه شماعي قيمتها تنها بسوس شدن ثروتمندتر شدن توانگران و نيازمندتر شدن تهيدستان كمك ميكند نه خلاف آن. اگر نظريه ي ظاهرا اقتصادي نخست وزير مكتبسي پايه ي علمي و کاربرد عملي داشت، ميكد با افزايش پهای شكر به كيلوي مثلا هزار تومان، تمام مستكبريني كه نان خامدای و كيك مربايي مصرف ميكند در مدت زماني کوتاه خلع ثروت كرد و بخاك سياه نشاند. اما با اجراي چنين سياست اقتصادي داهيانه ي نوشندگان چاي قندپيلو بيش از آن كه نابودي مستكبران را ببينند از فسرط بينوايي جان به جان آفرين تسليم كرده اند. از نظريه هاي اقتصادي ديگر محمدعلي رجا يكي اين است كه قانون تاثير عرضه و تقاضا بر قيمتها نادرست است و اساسا وجود خارجي ندارد.

روحانیه و ویدالها

نیم نگاهی به

دولت صدر و روز محمد علی رجائی

دستگاه پنجر می شود. در کشمکش جناح ها و منلوبه شدن جنگ، علم به میدان می آید، کابینه ی بی خاصیتی سر هم می کرد و با مرتسب شدن اوضاع دوباره برای رتی و فتی امور سفره خانه به اندرونی های می گشت.

به هنگام مطرح شدن رجائی بعنوان نخست وزیر آینده، برخی از هواداران مجاهدین خلق احساس خطر خود را از روی کار آمدن کسی که به اعتقاد آنها با مجاهدین دشمنی می کرد، لاجرم ای دارد پنهان می کردند. اما تا امروز بنظر نمی رسد که شخصیت رفیق محمد علی رجائی و دانش سیاسی غیر قابل توجهش بتواند خطری جدی برای مجاهدین بحساب آید یا اوضاع را برای آنها از حدی که در خط و نشانهای حزب واحد هست بدتر کرده باشد.

چنین شخصیت های سترون و عمیقاً تو سری خورده ای، با همه ی زرنگی و زیرکی شان، بیسه دلیل فقدان آگاهی و روشن بینی حتی قادر به اثبات خود نیستند تا چه رسد که به نفی دیگران بپردازند.



زمانی که اظهار تمایل و رای اعتماد مجلس شورای اسلامی به محمد علی رجائی مطرح بود، او در همان جا به تنها اعلام کرد که برنامه ای ندارد، بلکه اراده ی برنامه های اجتماعی و اقتصادی را، تلویحاً نتیجه ی وابستگی شخص ارائه کننده به قدرتهای خارجی دانست.

روز بیستم شهریور امسال رجائی به صراحت تمام در مجلس گفت که "خیر، من برنامه ریزی را قبول ندارم". در یک سخنرانی اولیه در مجلس، گفته بود که اعضای کابینه اش را "انقلابیون سرچشمه" تشکیل می دهند. اما یکی دو جلسه بعد توضیح داد که البته منظورش "زغال فروش سرچشمه" نیست بلکه

عمر روز نهم شهریور ۵۹ این غنچه سوان درشت در بالای صفحه ی اول روزنامه ی اطلاعات به چشم می خورد:

"جوانترین دولت مکتبی و انقلابی جهان پس از صدر اسلام تشکیل شد."

رئیس این دولت خارق العاده همان شب بر صفحه ی تلویزیون آمد و اعلام کرد که او را با قیمت و وفور انگور و پرتقال کاری نیست زیرا به درستی و همانا که - بعنوان "مقلد امام، فرزندان مجلس و برادر رئیس جمهوری" - از برای "حفظ مکتب" مبعوث شده است. با اعلام مواضعی از این قبیل، نام محمد علی رجائی رسماً وارد تاریخ ایران شد و بعنوان دومین رئیس الوزرای حکومت اسلامی در کنار مهدی بازرگان (و به اعتقاد روزنامه ی اطلاعات بلافاصله پس از خلفای راشدین) جای گرفت.

در حالیکه هر وزیر یک ماه پس از انتخاب مسئول عملکرد وزارتخانه ی مربوطه شناخته می شود، بررسی کارنامه ی یک کابینه دست کم برای پایان شش ماهی اول فعالیت آن می ماند، به خصوص که فهرست هیات دولت جدید هنوز کامل هم نیست. اما نگاهی به همین مد روز صلح و جنگ و تهر و آشتی و جیره بندی و "برنامه ی اقتصادی" کافی است تا زاویه ی حرکت رئیس الوزرای جدید را روشن کند.

در نگاهی کلی میتوان گفت که دست کم در سی سال گذشته تاریخ سیاست ایران دولت - مردانی در رده ی رجائی گمیا بند: بی رمق، بی اطلاع، پرت از مرحله، فاقد هر جذابیتی برای توده ی مردم یا حتی خائلی که نظرسر خواص را به خود بکشاند. خلاصه ی کلام: متوسط و بی اهمیت. نوع آدمهایی که مخالفت با آنها به اندازه ی دوست داشتنشان دشوار است زیرا حتی به اندازه ی کافی مبتذل و عصبانی کننده هم نیستند. در تاریخ اخیر ایران شاید بتوان بر اسدالله علم بعنوان همردیف رجائی، از نظر منش، طرز فکر و کردار، انگشت گذاشت: چرخ زاپاس حکومت برای مواقعی که